

هویت و فرهنگ ایرانی در شاهنامه ی فردوسی

ناصر کاظم خانلو^۱، نسرين بيرانوند^۲، زهرا سادات نظری^۳

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور همدان

^۲ دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

^۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی بین المللی قزوین

چکیده

گذشته یک قوم و ملت سنگ بنای هویت و فرهنگ امروزی آن قوم و ملت است. تاکنون درباره ی هویت ایران نظرات مختلفی بیان شده است ولی قطعی ترین مسأله ای که باعث مستقل شدن هویت ایرانی می شود همان جنگی است که در ازمه ی باستان میان ایران و توران و سپاه روم روی می دهد. در طول این سالیان دراز آتش و آتشکده و درفش کاویان بعنوان نمادهای هویت ایران شناخته شده اند. در این مقاله سعی شده است درباره ی چگونگی شکل گیری و هویت ایران و آتش و آتشکده و درفش های ایرانیان بعنوان نمادهای هویت این مرزو بوم بحث شود.

واژه های کلیدی: هویت، فرهنگ، ایران، شاهنامه، فردوسی.

۱- مقدمه

تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و ملیت‌های بزرگ دنیا محصول کشمکش هزاران ساله سازندگان آنها با محیط طبیعی و انسانی است. برخورد انسان‌های درون یک سرزمین با محیط خود و با اقوام دیگر و حتی برخورد انسانها با انسان‌های درون همان سرزمین است که به وجود آورنده یک قومیت، ملیت و فرهنگ و یا به عبارتی یک هویت و فرهنگ مستقل برای جامعه می‌شود. مسأله و موضوعی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد و شکل‌گیری هویت و فرهنگ مستقل ایران است. این موضوع با توجه به شواهد و قرائنی که در نوشته‌های مختلف پیش روی قرار گرفت، بررسی شد و با توجه به همین شواهد، پیشینه‌ی هویت و فرهنگ ایرانی را باید در زمانی جستجو کرد که اقوام آریایی در کنار هم روزگار را سپری می‌کردند، این اقوام در سرزمینی می‌زیستند که ناگهان بر اثر عوامل طبیعی و انسانی دگرگون می‌شود و آریایی‌ها را مجبور به مهاجرت بزرگ می‌کند، گروهی به طرف غرب و گروهی به طرف جنوب پیش می‌روند، آنها که به طرف جنوب کوچ می‌کنند همچنان سال‌ها در کنار هم می‌مانند، بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که این اقوام بعدها به دو دسته شدند؛ یک دسته راه‌هند را در پیش گرفتند و یک دسته نیز به طرف سرزمینی که بعدها "ایران" نامیده شد کوچ کردند و آنها نیز خود به دسته‌های دیگری تقسیم شدند.

آریایی‌ها وقتی به ایران وارد شدند خاطره‌های قومی گذشته را تا حدودی همچنان حفظ کردند از اینرو در بررسی‌های به عمل آمده تشابه زیادی میان فرهنگ ایرانی و هندی به چشم می‌خورد هویت و فرهنگ مستقل ایرانی محصول افکار و اندیشه‌های گذشته آریایی است که در تلفیق با تأثیری که محیط و مردم جدید بر آن نهادند، شکل تازه‌ای به خود گرفت در این مقاله به دنبال آن هستیم رگه‌های این هویت و فرهنگ را در شاهنامه بیابیم زیرا اعتقاد بر این است که شاهنامه نه تنها تاریخ ایران بلکه تاریخ جهان و آفرینش آن نیز می‌باشد و در واقع آغاز شاهنامه، همان آغاز جهان و آفرینش است و شاهان اولیه می‌توانند همان شاهان اشتراکی دوره هندی و ایرانی باشند، بررسی که شده این مهم حاصل می‌گردد که هویت ایرانی با تقسیم جهان توسط فریدون میان پسرانش و کشته شدن ایرج به شاهی رسیدن منوچهر شکل می‌گیرد و ادامه می‌یابد در حالی که از این زمان به بعد ایران و ایرانی دارای شناسنامه‌ای می‌شوند با نام مخصوص و نیز دین و فرهنگ حتی پرچم و درفش مخصوص و آداب و رسوم مخصوص به نحوی که با برشمردن چند ویژگی می‌توان فهمید که یک نفر ایرانی است یا ایرانی نیست.

مطالبی موجود است که بیانگر هویت ایرانی است مثلاً آنجا که از آفرینش سخن به میان می‌آید، دیدگاه خاص ایرانی مطرح می‌شود و نخستین انسان که در اساطیر ایرانی آفریده می‌شود علیرغم همه مشابهت‌ها با نخستین انسانی که در دیگر ادیان آفریده می‌شود، هویتی مستقل دارد و ریشه به وجود آمدن اقوام ایرانی این است که سخن از دین به میان می‌آید صرفاً به دین مزدآپرستی، که دین خاص ایرانی و جزء هویت اوست پرداخته می‌شود و جایی که درباره طبقات جامعه و مراسم آئینی سخن گفته می‌شود اینها بیانگر فرهنگ ایرانی است گرچه بررسی هویت و فرهنگ ایرانی کاری دشوار و تخصصی است و مقوله‌های زیادی را در برمی‌گیرد و اگر به همه موارد پرداخته شود صدها و هزاران صفحه لازم است و نیاز به سالها وقت دارد بنابراین در این مقاله به صورت گزینشی عمل کرده ایم و جلوه‌هایی از فرهنگ و هویت ایرانی را بررسی کرده. موارد بررسی شده تنها می‌تواند یک نکته از هزاران باشد.

۱-۱- بیان مسأله

ما در سرزمینی زندگی می‌کنیم، که به آن ایران گفته می‌شود و اقوامی که در این جغرافیای وسیع پراکنده اند نیز ایرانی نامیده می‌شوند از آنجا که شاهنامه سند هویت ملی و فرهنگ ملی ماست، نام ایران و ایرانی بازتاب گسترده‌ای در آن داشته است. رگه‌ها و ریشه‌های این دو موضوع که در ارتباط با هم لازم و ملزوم و مکمل هم هستند، در شاهنامه وجود دارد و اگر بتوانیم این رگه‌ها را کشف و اثبات کنیم گامی مهم در شناسایی ایران و ایرانی برداشته ایم، چه سرزمین و مردم ایران تاریخ و پیشینه‌ای بیش از شش هزار سال دارند و لذا نگاه به گذشته‌های دور این سرزمین می‌تواند، روشنگر دورنمای حال و آینده

باشد تا برای ما مشخص شود که ریشه در کجا داریم و باید به کجا برویم و بدانیم که انسان ها تک تک می میرند اما ملت ها با هویت و فرهنگ خود همچنان زنده می مانند و ایران و ایرانی از چند هزار سال پیش بدین نام خوانده شده اند و در آینده نیز همچنان به این نام خوانده می شوند.

۱-۲- اهداف تحقیق

گذشته یک قوم و ملت سنگ بنای هویت و فرهنگ امروزی آن قوم و ملت است. پژوهش در گذشته های تابناک و بعضاً سیاه یک ملت می تواند، جامعه فعلی را از تکرار اشتباهات گذشته بازداشته، ضمن اینکه با شناخت موارد قوت نیز می توان در راهبرد به آینده ای بهتر از آنها بهره گرفت و جامعه را به مسیر واقعی خویش هدایت کرد و شناخت این مذهب و فرهنگ و هنر و زندگی گذشته به جا می فهماند که ما ابتدایی و آغازینی داشته ایم و به سوی انتهایی نیز پیش می رویم با مطالعه گذشته ایران به این نتیجه می رسیم که آغاز ما آفرینش هنرمندانه و هدفمندی بوده و سرانجام ما نیز در دست و بازوی کسانی خواهد بود که در آینده ظهور خواهند کرد و نیز به این نتیجه می رسیم که فرهنگ و تمدن های بشری علیرغم وجود مرزهای سیاسی، وابستگی های زیادی به هم دارند و دارای ریشه های مشترکی می باشند.

۱-۳- پیشینه ی تحقیق

تا کنون تحقیقات (مقالات، کتابها، پایان نامه ها و سخنرانی های) متعدد و گوناگونی درباره ی زندگی، شخصیت، اندیشه، شعر فردوسی، صورت گرفته است و همه ی جوانب فکری، شعری و شخصیتی این شاعر بزرگ مورد بررسی و نقد قرار گرفته است که دیگر کمتر کسی مجال سخن در این زمینه دارد چرا که بزرگان ادب در این باره تیر را بر نشانه زده اند و ذکر و عنوان کردن همه ی تحقیقات صورت گرفته بر روی شعر، شخصیت و اندیشه ی این بزرگ در این پژوهش امکان پذیر نیست و نیازمند به مراجعه کتاب شناسی دقیق آثار اوست که قبلاً افراد بسیاری در این مورد مطلب نوشته اند از دانشمندان غیر ایرانی بزرگانی چون ادوارد براون که یک نمونه از کتابهایش تاریخ ادبیات ایران می باشد و نیز پروفیسور، آرتو کریستن سن با نوشتن کتابهایی مثل: کیانیان، شاهنشاهی ساسانی و... و نویسندگان دیگری مانند مری بویس و اومستد و نیکلسون هر کدام سهم بزرگی در شناسایی گذشته ایران ایفا کرده اند که قابل ستایش و تمجید است.

اساتید و پژوهشگران بزرگ ایرانی همچون ابراهیم پور داود که در شناخت فرهنگ ایران پیش از اسلام پا را از حد عادی فراتر نهاده و برای تکمیل نوشته های خود، در مورد فرهنگ ایران پیش از اسلام به میان پارسیان هند رفت و مدتها در میان آنها بود، مجموعه ای مهمی مثل گاتها، خرده اوستا و فرهنگ ایران پیش از اسلام نتیجه کار این استاد ارجمند می باشد. دکتر محمد معین با نوشتن کتاب مزدیسنا و ادب پارسی و مهرداد بهار، با جمع آوری نوشته های فراوانی از فرهنگ ایران باستان زحمات فراوانی را متحمل شدند. نویسندگان و پژوهشگران دیگری، دامنه این تحقیقات گسترده را به شاهنامه که سند هویت و ملیت ایرانی است کشانیدند و از روی ابیات و اشعار آن برخی جنبه های فرهنگ ایرانی و هویت ایرانی را کشف کردند. دکتر بهرام فره وشی جلال خالقی مطلق و اسلامی ندوشن از این جمله اند.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- تعریف واژه ها و اصطلاحات

هویت: به معنی تشخیص یافتن، حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد، شخصیت، ذات، هستی و وجود (عمید، ۱۳۷۷: ۱۲۱۲ ذیل هویت) یا به عبارتی هرگاه چیزی وجود خارجی پیدا کند، گفته می شود آن چیز دارای هویت شده است، ایران نیز کشوری است که به دلیل داشتن وجود دو مصداق خارجی دارای هویت خاص خود می باشد.

فرهنگ: به معنی ادب، علم و دانش، معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت، (همان، ۹۱۵ ذیل فرهنگ) به عبارتی مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم را فرهنگ گویند. سرزمین ایران با امکانات و ویژگی های خود دارای فرهنگی است که به آن فرهنگ ایرانی گفته می شود.

ایران: برگرفته از کلمه "ایرانویچ" به معنی تخمه و نژاد و سرزمین ایرانیان، این سرزمین یک دوره ی خاص دارای هویت و فرهنگ مشخص شده و این روند ادامه دارد.

شاهنامه: اثری حماسی و سند ملی و هویتی، فرهنگی ایران که شهرت جهانی دارد و به نوعی هم تاریخ جهان است و هم تاریخ ایران که با اساطیر و افسانه ها آمیخته شده است.

فردوسی: حکیم ابوالقاسم فردوسی از بزرگترین شعرای ایران و جهان است که در مدتی نزدیک به سی سال شاهنامه را به رشته نظم کشید و بدین وسیله سندی از هویت و فرهنگ ایرانی از خود به یادگار گذاشت.

۲-۲- شکل گیری هویت ایرانی

فلات بزرگ ایران هزاران سال است که پذیرای انسان های گوناگون و از نژادهای مختلف می باشد به درستی نمی توان گفت که نخستین ساکنان فلات ایران چه کسانی بوده اند آنچه کشفیات باستان شناسی نشان می دهد این است که فلات ایران دیر زمانی است که مسکن و مأواى انسان بوده است. آثار و نشانه های دست آمده از تپه سیلک، نزدیک کاشان بیانگر این واقعیت است (رضایی، ۱۳۷۳: ۱۱۹)

آنچه که مسلم است این است که این اقوام اولیه، هیچگاه شکل دهنده هسته اولیه هویت ایران نیستند، بلکه این موضوع با ورود دسته های بزرگی از اقوام، که از یک نژاد و یک سرزمین هستند شکل می گیرد و دیگر اقوام اولیه نقش حاشیه ای و بعضاً منفی پیدا می کند اقوام مهاجری که وارد سرزمین ایران شدند، جزیی از دسته ها و گروه های بزرگتری بودند که آنها نیز به راه خود رفته بودند اما پیش از این در سرزمین مشترکی با آداب و رسوم یگانه ای می زیستند این اقوام بعدها هند و اروپایی نامیده می شدند در متون مذهبی و به ویژه در اوستا اشاراتی به سرزمین اولیه آریائیای می شود و از سرزمینی به نام «ایرانویچ» یاد می شود «نخستین سرزمین و کشور نیکی که من-اهوره مزدا- آفریدم ایرانویچ بود بر کرانه رود» (دوستخواه دایتای نیک، اوستا ۱۳۷۰: وندیداد، فرگردیکم بند ۳)

آریایی ها مدتها در این سرزمین می زیستند تا اینکه هوا به طور ناگهانی سرد شد «پس آنگاه اهرمن همه تن مرگ بیامد به پتیارگی، ازدها را در رود دایتیا بیافرید و زمستان دیو آفرید را بر جهان هستی چیرگی بخشید» (همان منبع) گویا همین عامل زمینه مهاجرت بزرگ را فراهم می سازد اما اینکه این سرزمین در کجا واقع بوده است در اوستا نشانه هایی به دست می آید که به تقریب می توان مکان آن را حدس زد: «در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان سرد است» (دوستخواه، اوستا، گزارش و پژوهش فردیگم بند ۴)

دکتر مهرداد بهار معتقد است که تمدنی را که در بخش های علیای ینی سئی یافته اند با توضیحات اوستا درباره سرزمین ایرانویچ منطبق است؛ بخصوص که باستان شناسان ارتباط این تمدن را با تمدن اقوام هند و ایرانی دریافته اند (بهار، ۱۳۷۴: ۱۲) هجوم دیو سرما، آریایی ها را وادار به مهاجرت می کند آریایی ها در دسته های کوچک و بزرگ به دنبال سرزمین های تازه به

راه می افتند گر چه هیچکدام از متون مذهبی و اساطیری به صورت آشکار به این مهاجرت اشاره نشده است؛ اما در فرگرد دوم وندیداد اشاره ای مبهم به مهاجرت اقوام آریایی می شود پس از آنکه جمشید به شاهی رسید، زمین بر گوسپندان، ستوران، مردمان، سگان، پرندگان و آتشان سرخ تنگ آمد و جمشید به سوی نیمروز فرا رفت و زمین در برابر او بگسترد و مردمان بگستردند (بهار، ۱۳۷۶: ۱۳)

از این روایت می توان فهمید که این ماجرای اسطوره ای احتمالاً مربوط به دوره ی هم نشینی اقوام هند و ایرانی است، به اقوام هند و اروپایی چرا که هند و ایرانیان وقتی از اعقاب خود وجود جدا شدند برای مدتهای مدیدی در کنار هم ماندند و آداب و رسوم و فرهنگ مشترک خود را همچنان حفظ کردند و شاهان اساطیری مثل کیومرث و طهمورث و هوشنگ و جمشید دقیقاً مربوط به همین دوره اشتراک فرهنگی هستند؛ چرا که این نام ها با اندک تغییراتی در اساطیر هند و ایران موجود هستند و جمشید می تواند آخرین حلقه اتصال اقوام هند و ایرانی باشد، جمشید با صدور فرمان مهاجرت عملاً راه را برای استقلال این اقوام فراهم آورد او بنا به دلایلی دستور مهاجرت بزرگ را صادر می کند افزایش مردم و چهارپایان باعث تنگی جا و نیاز به چراگاه های بیشتر و فراخ تر گشت و قبیله های هند و ایرانی در جستجوی مرتع و چراگاه های تازه به سوی سرزمین های گرم جنوبی مهاجرت کردند (فره وشی، ۱۳۷۴: ۶)

و در ایران پادشاهی که منشأ تحولات بعدی گردید و زندگی اقوام ایرانی را از مرحله گله داری و شبانی به مدنیت و شهرنشینی سوق داد نخستین پادشاهی که در جهان تاج بر سر می نهد، کیومرث است او را اول ملوک عجم دانسته اند؛ اما این نکته می تواند مفهوم دیگری نیز داشته باشد و آن اینکه شاهنامه به نوعی تاریخ جهان است و از همین رو تاریخ جهان با آفرینش هستی و آنچه در اوست آغاز می شود و کیومرث که در بعضی متون نخستین انسان است در شاهنامه تبدیل به نخستین شاه جهان می شود:

پژوهنده نام باستان	که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کائین تخت و کلاه	گیومرث آورد، او بود شاه
که چون او شد اندر جهان پادشای	نخستین به کوه اندرون ساخت جای

(شاهنامه جلد ۱: ۱۳)

از فحوای کلام پیداست که او پادشاه جهان است و بنیان گذار آئین پادشاهی است آنگونه که پیش تر نیز گفته شد در اوستا اشاره ی مبهمی به مهاجرت آریایی ها می شود جمشید در سه مرحله باعث گسترش زمین می شود و اگر بتوان به این گفته اعتماد کرد مهاجرت بزرگ آریایی ها در زمان جمشید آغاز می شود و آریایی ها به سمت جنوب کوچ می کنند خاطره ذهنی ایرانیان و هندیان هر کدام شخصیت جداگانه به جمشید می بخشد در ایران جمشید پادشاه بزرگی می شود که ۷۰۰ سال حکمرانی می کند او در مقطعی از زندگی خویش در هر ۵۰ سال اقداماتی انجام می دهد که موجب شکوفایی جامعه می شود:

نخست آلت جنگ را دست برد	در نام جستن به گردان سپرد
به فرکئی نرم کرد آهنا	چو خود و زره کرد و چون جوشنا

(شاهنامه جلد ۱: ۲۶)

در ۵۰ سال دوم شروع به ساختن لباس کرد تا مردمان در گاه و بیگاه و برای همیشه دارای پوششی باشند

دگر پنجه اندیشه جامه کرد
که پوشند هنگام ننگ و نبرد

ز کتان و ابریشک و موی و قز
قصب کرد پر مایه دیبا و خز

بیموختشان رشتن و بافتن
به تار اندرون پود را بافتن

(شاهنامه جلد ۱: ۲۷)

و بدین گونه جمشید جامعه را به گروه های مختلف و طبقات خاص تقسیم می کند و برای هر کدام نامی با مشخصات ویژه قرار می دهد در شاهنامه این گروه ها عبارت از: آئوربان، تیشاربان، کشاورزان، و در پایان اهتوخوشی یا پیشه وران و بدین ترتیب به ایرانیان هویت داده می شود

اما قطعی ترین مسأله ای که باعث مستقل شدن هویت ایرانی می شود همان جنگی است که در ازمنه ی باستان میان ایران و توران و سپاه روم داده است و سنگ بنای این تنازع بقای هویتی و فرهنگی همان روزی گذاشته می شود که سلم و تور کینه ی برادر کوچکتر خود ایرج را به دل می گیرند و در نهایت این کینه و عداوت منجر به کشته شدن ایرج می شود بعد از مرگ ایرج که توسط برادرانش صورت می گیرد، نوه اش (مانوش چهر) (منوچهر) فقط بر ایران حکمروایی می نماید و او حکومت ایران را تشکیل می دهد و جانشینان او هر کدام به نحوی در این حکومت سهمی داشته اند هویت مستقل ایرانی، پس از گذشت هزاران سال و پشت سر گذاشتن حوادث و وقایع بیشمار از قبیل: حوادث طبیعی چون سرما و یخبندان و افزایش جمعیت و جنگ و جدال های طولانی در بستر تاریخی خود می افتد و شکل یک حکومت مستقل به خود می گیرد.

مرگ ایرج و انتقام منوچهر تأییدی است بر این تشکیل حکومت و یافتن هویت تاریخی، از این زمان به بعد ایران سرزمینی با مرزهای طبیعی و تاریخی مشخص و با مردم و منابع و داشته های مشخص، این سرزمین اساس هویت و فرهنگ خود را بر دنباله روی از فرهنگ گذشته آریایی می نهد و آنچه را که از گذشته در حافظه قوی بر سرزمین مرکزی حکم رانده اند جزئی از هویت تاریخی این سرزمین می شوند و نظر به ویژگی های فرهنگی و حتی اقلیمی جدید توجیه و تفسیر می شوند و انعکاس می یابند(م.موله، ۱۳۷۲: ۱۰۴)

۲-۳- آتش و آتشکده: نماد هویت ایرانی

یکی از تأثیرگذارترین عناصری که در شکل دهی تمدن بشری نقش چشمگیری داشته است آتش است، عنصری که بهره گیری از آن در تمام دنیا مرسوم بوده و اقوام گوناگون در دورانی که تهیه آتش کاری دشوار بود با دیده ی احترام و تقدس به آن می نگریستند و در کنار آن می نشستند و با برپایی جشنها و مراسم، بر گرد آن به رقص و پایکوبی می پرداختند جوامع آریایی نیز از دیر باز به اهمیت آتش پی بردند و این عنصر زیبای طبیعی در میان قبایل زیادی از آریایی ها، آنچنان اهمیت یافت که این اهمیت در دنیای بشری منحصر به فرد است اهمیت تقدس آتش در میان جوامع آریایی به زمانی باز می گردد که آریایی ها دوره ی جاهلیت را طی می کردند و سرزمین اولیه آنها که در سرما در مدت زیادی در سال بر آن حکم فرما بوده آتش را بیشتر و بیشتر به سمت تقدس و احترام پیش می برد در دوره ای که آریاییان در کنار هم می زیستند و عقاید ابتدایی و جاهلی بر آنها حکم فرما بود. «آگنی و سوما، خدایان نر و ماده ی آتش بودند که از پیوند آن دو آتش پدیدار میشد» (افتخار زاده، ۱۳۷۷: ۱۸۶)

آتشی که آریایی اولیه می نمود محصول سائیدن دو چوب نرم و خشک برهم بود همین برخورد دو گانه باعث شده بود تا آریایی که طبیعت را، فرافکنی، توصیف می کرد، آتش ها را با اندیشه ای رازناک توجیه کند، آریایی می دید که جانداران گوناگون محصول درهم آمیختن دو گونه نر و ماده هستند، پس آتش نیز محصول درهم آمیختن "آگنی و سوما" بود با مهاجرت اقوام

هند و اروپایی و جدایی آنها از یکدیگر، آتش نیز با آنان به سرزمین های جدید کوچ کرد و در این سرزمین های جدید تبلوری جداگانه یافت، در میان هندوها آتش تبدیل به خدایی شد به نام آگنی که دارای سه جایگاه است، جایی در آسمان، جایی در زمین و جایی در میان آنها (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۰۶)

در یونان آتش الهه ای بود که "هیستیا" نام داشت و "پرومته" آن را از آسمان به زمین آورد و رومیها الهه آتش را "وستا" می نامیدند و برای آن معابد مخصوص با تشریفات ویژه ساخته بودند در میان اقوام آریایی نیز آتش ستایش و تمجید می شده است در چین و ژاپن و مکزیک و حتی در میان قوم یهود، آتش عنصری مقدس بود و چینی ها و ژاپنی ها و مکزیکایی ها هر کدام پرستشگاه های ویژه ای بر آن ساخته بودند (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۰۷)

در ایران آتش مبدل به ایزد نیرومندی شد که پرستشگاه های مختلفی برای آن ساخته شد و در واقع آتش قبله زردشتیان و پیش از آن قبله مزداپرستان گردید، در داستانی از شاهنامه فردوسی آمده، آتش توسط هوشنگ کشف می شود و از همان زمان ارزش و اعتبار افزوده ای می یابد و هر ساله جشنی برای اکتشاف آن برپا می شود که "سده" نام دارد:

جهان دار پیش جهان آفرین	نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد	هممین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا فروغی ست این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی

(شاهنامه جلد ۱: ۲۰)

اهمیت و ارزشی که آتش داشت موجب شد که اقوام ایرانی پس از جدایی از هندوها، برای آتش و پرستش آن آتشکده هایی بسازند ساختن آتشکده ها و مرور زمان باعث به وجود آمدن مراسم آئینی پیچیده ای شد که ارزش آتش را از یک عنصر طبیعی و مفید حال بشر به یک ایزد توانا و قابل ستایش ارتقا داد. نظام طبقاتی حاکم بر جامعه ایرانی که از زمان های کهن به یادگار مانده بود نیز این را دامن زد و رفته رفته آتش جزئی از هویت ایرانی گردید، و هر جا نام ایران و ایرانی برده می شد با نام آتش و آتش پرست مترادف می گشت روایات مختلف بیانگر وجود آتش و آتشکده های متعدد در سرزمین ایران است در "ملل و نحل" شهرستانی پس از ذکر آتشکده هایی بنام آفریدون و بهمن و سیاوش و ارجان آمده و این آتشکده ها، پیش از زرادشت بنا کردند (ملل و نحل به نقل از محمد معین، مزدیسنا: ۷۳)

از میان آتشکده های متعدد سه آتشکده از همه مهم تر و مشهورتر بودند که عبارتند از: آذر گشسب، آذر فَرَنبغ و آذر برزین مهر که در سه نقطه مختلف در سرزمین ایران قرار دارند. آتشی که در این آتشکده ها نگهداری می شد آتش بهرام آذران شهریار پیروز، آذر گشسب، آذر فَرَنبغ و آذر برزین مهر و دیگر آذران را که به دادگاه نشانه شده اند، بزرگی و فر بیفزاید این آتش که اصل و منشأ همه آتش هاست و می تواند یکی از ایزدان بزرگ باشد « این قدرت را دارد که تمامی ایزدان را جلب کند» (گیمن، ۱۳۷۵: ۱۱۳) و چون در ارتباط بین زمین و آسمان از دیگر ایزدان برتر است و در واقع آتش بهرام، منشأ ایزدی و معنوی همه آتش هاست و آتشکده های سه گانه، فروغ و جلوه این آئین مقدس در روی زمین هستند و خود آتش بهرام، جلوه و فروغی از اهورامزدا می باشد..

آتشکده های سه گانه هر کدام برای خود سرگذشت و تاریخ جداگانه ای دارند و گاهی نیز هر سه آتشکده دارای تاریخ مشترکی می شوند. ابن بلخی در فارسنامه آورده است « زردشت در زمان گشتاسب اول آتشکده که ساخت به بلخ دوم آتشکده به آذر بیجان به جیس و سوم آتشکده به اصطخر پارس» (ابن بلخی، فارسنامه به نقل از محمد معین، مزدیسنا: ۳۰۸) این روایت ساختن هر سه آتشکده را به زردشت نسبت می دهد ولی این با گفته ها و روایات دیگر در تناقض است.

آتشکده ی آذر فَرَنبغ ظاهراً در ازمنه ی دور توسط جمشید در آتشکده ای قرار می گیرد و در واقع جمشید نخستین آتشکده را برای آذر فَرَنبغ می سازد و این آتش مقدس را در آن قرار می دهد این آتش مقدس که ابتدا در خوارزم بود، بعدها در زمان پادشاهی گشتاسب از خوارزم به کابلستان منتقل می شود. نظام طبقاتی جامعه ایرانی هر کدام از آتشها را متعلق به یک طبقه خاص جامعه می داند از اینرو، آذر فَرَنبغ متعلق به روحانیون و موبدان است و این آتشی است که نگهبانی پیشوایی (آتربانی) با اوست و از یآوری این آتش است که دستوران و موبدان، دانایی و بزرگی و فر دریافت کنند (معین، مزدیسنا: ۳۳۹)

اختصاص هر یک از آتشها به طبقه خاصی، در زمان جمشید بوجود می آید، در عهد جمشید هر پیشه و کاری در حمایت یکی از این سه آتش قرار گرفت (بندهشن، به نقل از معین، مزدیسنا: ۳۴۵) و در واقع آتش و طبقات اجتماعی جامعه در ارتباط با هم هستند و همانگونه که یک آتش بیانگر یک طبقه خاص است، هر طبقه خاصی نیز دارای آتشکده ی مخصوص به خود می باشد. آتشکده آذر گشسب که ویژه رزمیان است توسط کیخسرو پدید می آید اما این به معنای آن نیست که قبلاً وجود نداشته است بلکه وجود داشته و کیخسرو و آتشکده ای برای آن می سازد «آذر گشسب تا هنگام پادشاهی کیخسرو همواره پناه جهان بود، وقتی که کیخسرو بتکده ی دریاچه ی چیچست را ویران کرد، آن آتش به یال اسب او فرو نشست، سیاهی و تیرگی را بر طرف نمود و روشنایی بخشید بطوریکه او توانست بتکده را ویران کند در همان محل در بالای کوه اسنوند دادگاهی (معبدی) ساخت و آذر گشسب را فرو نشاند (همان منبع، ۳۱۱)

آذر برزین مهر نیز مثل دیگر آتشها جای ثابتی نداشت و در زمان پادشاهی گشتاسب آتشکده ای برای آن بنا می شود «آذر برزین مهر، تا زمان گشتاسب در گردش بود، پناه جهام می بود تا زردشت انوشه روان دین آورد، گشتاسب دین پذیرفت آنگاه گشتاسب آذر برزین مهر را در کوه ریوند که آن را پشت و پشتیان خوانند، فرو نهاد (همان منبع، ۳۳۳)

از سیاق این روایت ها که از بندهشن استخراج شده اند پیداست که آتشی سه گانه قبل از زردشت و قبل از پادشاهی گشتاسب وجود داشته اند و زردشت با کمک گشتاسب آنها را سازماندهی کرده و برای هر یک توسط گشتاسب آتشکده ای ساخته است و بر اساس نظام طبقاتی هر کدام از آتشها به طبقه ای تعلق گرفته و آتش برزین مهر که آخرین آتش بوجود آمده است، توسط خود زردشت برای طبقه سوم جامعه یعنی کشاورزان و پیشه وران به وجود آمده تا خلاء ناشی از نبودن یک آتش جداگانه برای این طبقه پر شود و خود زردشت نیز که متعلق به همین طبقه جامعه بوده، بدین وسیله اندکی از حقوق اجتماعی طبقه مذکور را به آنها برمی گرداند و برای نخستین بار کشاورزان و پیشه وران نیز دارای حقوق اجتماعی می گردند.

آتش در شاهنامه دارای نقشی دوگانه است از یک طرف آتش برای سوختن و نابود کردن به کار می رود و پهلوانان و شاهان غالباً پس از پیروزی بر دشمن، آتش به مرز و بوم و سرزمین او می افکنند و شهرها را طعمه ی آتش می سازند؛ کاووس مازندران را به همیاری رستم به آتش می کشاند:

ز شمشیر تیز آتش افروختند همه شهر یکسر همی سوختند

(شاهنامه جلد ۱: ۲۶۴)

رستم نیز پس از پیروزی بر افراسیاب در جنگهایی که به کین خواهی سیاوش انجام شد، سرزمین توران را به آتش می کشد و ویران می کند به نحوی که توران تا هفت سال دچار خشکسالی می شود:

جهانی به آتش برافروختند همه کاخها کنده و سوخته

همی سوخت آباد بوم و درخت به ایرانیان بر شد آن کار سخت

(شاهنامه جلد ۱: ۳۳۳)

از طرف دیگر آتش که در شاهنامه سخن از آن می رود همان آتش متون فردایی است با همان ویژگی ها و سلسله مراتب و همان شخصیت ها که آن آتشها را پدید آورده اند و در ضمن از ارتباط آتش و جامعه و طبقات جامعه نیز سخن به میان می آید. نخستین آتشی که سخن از آن گفته می شود، آذر گشسب است کیخسرو پس از گرفتن دز بهمن، در همان جایگاه آتشکده ای برپا می کند و نام آن را آذرگشسب می نهد:

بفرمود خسرو بدان جایگاه	یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازی و پهنای او ده کمند	به گرد اندرش طاقهای بلند
ز بیرون چو نیمی نگ تازی اسب	برآورد و بنهاد آذر گشسب
نشستند گرد اندرش موبدان	ستاره شناسان و هم بخردان
بدان شارستان کرد چندان درنگ	که آتشکده گشت با بوی و رنگ

(شاهنامه جلد ۱: ۵۱۶)

همچنین در شاهنامه به پرستش آذر گشسب نیز اشاره شده است:

هر آنکس که او بود ز تخم زرسب	پرستنده ی فرخ آذر گشسب
------------------------------	------------------------

(شاهنامه جلد ۲: ۳۸۳)

آتش مقدس دیگری که به آن اشاره رفته است، آتش برزین است این آتش مقدس توسط لهراسب به وجود می آید:

یکی شارسانی برآورد شاه	پر از برزن و کوی بازارگاه
به هر برزنی جشنگاهی سده	همه گرد بر گردش آتشکده
یکی آذری ساخت برزین به نام	که با فرخی بود و با برز و کام

(شاهنامه جلد ۳: ۲)

دقیقی نیز در ابیات خود به آذر مهر برزین اشاره کرده است با این تفاوت که این بار، این آتش مقدس توسط گشتاسب به وجود می آید:

پس آزاده گشتاسب بر شده به گاه	فرستاد هر سو به کشور سپاه
پراگند اندر جهان موبدان	نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهر بر زین نهاد	به کشمر نگر تا چه آئین نهاد

(شاهنامه جلد ۳: ۴۴)

در شاهنامه از آذر فرَنبغ نامی برده نشده است اما از روی قرینه هایی می توان فهمید که در شاهنامه از آذر فرنبغ نیز یاد شده است، نخست اینکه در قسمت پادشاهی اشکانیان بابک که نیای اردشیر است، ساسان نیای خود را در خواب می بیند که بر پیلی خشمگین نشسته است و شمشیری در دست دارد و همه در پیش او سر خم می کنند شب دیگر دوباره بابک خواب می بیند که یک روحانی آتش پرست یا همان موبدان موبد، سرآئین مقدس را در دست گرفته و آنها را پیش روی ساسان فروزان نگه داشته است:

چنان خواب دید کاتش پرست	سه آتش ببردی فروزان به دست
همه پیش ساسان فروزان بدی	به هر آتشی عود سوزان بدی
چو آذر گشسب و چو خرداد و مهر	فروزان به کردار گردان سپهر

(شاهنامه جلد ۳: ۳۷۷)

این خواب و رویا که با انقراض اشکانیان و پادشاهی اردشیر تعبیر می شود بیانگر وجود سه طبقه جامعه و در مجموع بیانگر کل جامعه است، نشان میدهد که خاندان ساسان در آینده بر تمام ایران حکومت خواهند کرد، نکته دیگر اینکه، در واقع، آذر گشسب نماد اتحاد سلطنت و دین، نماد پادشاهی ساسانیان بوده که در اثر اتحادش با روحانیون تقویت میشد (گیمن، ۱۳۷۵: ۱۲۸) و این را می رساند که این دو آتش در قالب اتحاد با هم، گاهی یک آتش تلقی می شده اند و اردشیر ساسانی که دین و حاکمیت را با هم پیوند می دهد در واقع دو آتش مقدس که نماد دین و حاکمیت هستند را، نیز با هم پیوند می دهد و بدین روی برای نخستین بار در تاریخ ایران دین و حاکمیت به طور رسمی در کنار هم قرار می گیرند.

علاوه بر کارکردهایی که در بالا به آن اشاره شد، آتش کارکردهای دیگری نیز در شاهنامه دارد و فردوسی کم و بیش به آنها نیز اشاره کرده است از جمله نیایش آتش های سه گانه و تقدیم نذر و نیاز به آنها، کیخسرو پس از جنگ بزرگ با افراسیاب در کنار نیای خود کاووس به آتشکده می رود و به نیایش می پردازد:

نشستند با باژ هر دو بر اسب	دوان تا سوی خان آذر گشسب
پر از بیم دل یک به یک پر امید	برفتند با جامه های سپید
چو آتش بدیدند گریان شدند	چو بر آتش تیز بریان شدند
بدان جایگه زار و گریان هر دو شاه	بیبودند با درد و فریاد خواه
جهان آفرین را همی خواندند	بدان موبدان گوهر افشاندند

(شاهنامه جلد ۲: ۴۷۱)

در ادامه فردوسی اشاره می کند که نیایش در آتشکده به معنی پرستش آتش نیست بلکه آتش به منزله محراب پرستش است که در آن زمان آتشکده حکم محراب را داشته است:

به یک هفته بر پیش یزدان بدند	مپندار کاتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود	پرستنده را دیده پرآب بود

(شاهنامه جلد ۲: ۲۲۰۲)

زردشت پیامبر نیز در کنار آتشیهای مقدس به نذر و نیاز می پرداخت در یکی از سروده های گاتها آمده است که زردشت می گوید «هنگامی که بر آذر مقدس نیازی تقدیم می کنم خود را راست کردار و نیکو کار می دانم» (ناس، ۱۳۷۲: ۴۶۳) و در جایی دیگر آتش مقدس را عطیه یزدان می شمارد که اهورامزدا آن را به آدمیان کرامت فرموده است (همان، ۴۶۴)

و این نذر و نیایش به معنی آتش نیست و باید دانست که زردشت، «آتش را فقط یک روز قدوسی و نشانی گرانبها از اهورامزدا می دانسته است که به وسیله او به ماهیت و عصاره ی حقیقت علوی خداوند دانا پی می توان برد و در واقع حقیقت آتش در آئین اهورامزدا جز این نمی تواند باشد کارکرد دیگری که آتش داشت، این بود که آتش ابزار آزمونهای دشوار بود اصطلاح اوستایی مورد استفاده برای آزمون، وره بود در «یسنای سه، یشت دوازدهم، اهورامزدا، زمان آماده سازی یک وره، را می دهد که در آن از آتش، برسمن، کره و شیره گیاهان استفاده می شده (گیمن، ۱۳۷۵: ۱۳۲)

زردشت پیامبر، خود نیز برای اثبات آئین خویش دست به آزمونهای سخت آتش میزد عالی ترین نمونه ی آزمون با آتش در شاهنامه و در قالب داستان سیاوش آمده است، سیاوش برای اظهار بی گناهی خود، از آتش می گذرد و با این کار هم به نوعی سوگند یاد می کند و هم بی گناهی خود را ثابت می کند، اینگونه سوگند یاد کردن در میان ایرانیان رسم بوده است:

بدانگاه سوگند پر مایه شاه چنبن بود آئین و این بود راه

(شاهنامه جلد ۱: ۳۷۶)

سیاوش از آتش به سلامت می گذرد، زیرا بی گناه است و آتش به بی گناهان آسیبی نمی رساند:

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسب سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست عو که آمد ز آتش برون شاه نو

(شاهنامه جلد ۱: ۳۷۷)

آتش، رازناک ترین، عنصر از عناصر چهارگانه قدیم، آنگونه که دیدیم در دین و سنت و تاریخ ایران بازتابی بسیار گسترده داشته است، دیدیم که چگونه آتش کشف شد و چگونه از یک عنصر طبیعی به عنصری ایزدی بدل گردید و دارای ارزش و احترام گردید، این خاصیت و ویژگی فرهنگ ایرانی و شاید آریایی است که از هیچ همه چیز می سازد و راز مقاومت و پایداری فرهنگ ایرانی در برابر هجومهای تاریخی و اسطوره ای همین تبدیل و دگرگون سازی است و آتش و آتشکده هزاران سال پاسدار مرزهای هویتی و فرهنگی این سرزمین مقدس بوده اند و آن آتشیهای مقدس اکنون در قلب ایرانیان واقعی می درخشند و زبانه می کشند و هنوز هم پاسدار مرزهای هویتی و فرهنگی سرزمین مقدس ایران هستند.

۲-۴ - درفش کاویان، سمبل هویت ایرانی

جوامع مختلف بشری از دیر باز، برای نشان دادن هویت خود و جداسازی خود از دیگران به ویژه در هنگام جنگ و آورد؛ از پرچم و درفشی مخصوص استفاده می کردند، سپاهیان و جنگاوران گرداگرد درفش مخصوص خود می ایستادند و نبرد را ادامه می دادند، افتادن پرچم به زمین به منزله ی شکست و پایان نبرد و آغاز برتری قومی بر قومی دیگر یا سپاهی بر سپاهی دیگر

بود. سرزمین ایران و اقوام ایرانی ساکن در آن پس از جدایی از دیگر ملل آریایی، درفش مخصوصی برای خود ترتیب دادند. داستان پیدایش این درفش در منابع گوناگون، تقریباً به یک شکل روایت شده است، در شاهنامه به وجود آمدن این درفش که صدها سال سمبل هویت ایرانی بود، به زمان فریدون، شخصیت اسطوره ای برمی گردد کاوه ی آهنگر پس از شوریدن بر ضد ضحاک تازی، توده ی مردم را جمع می کند و برای برقراری اتحاد و داشتن ی هدف مشترک چرم پاره ی آهنگری را بر سر نیزه ای می کند و مردم گرد آن، جمع می شوند و بدین وسیله تمرکز ایجاد می شود:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه	بر او انجمن گشت بازار گاه
همی بر خروشید و فریاد خواند	جهان را سراسر سوی داد خواند
ز آن چرم کاهنگ ران پشت پای	بیوشند هـنـگـام زخم درای
همان کاوه آن سر بر سر نیزه کرد	همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه به دست	که ای نامداران یزدان پرست

(شاهنامه، جلد ۱: ۴۵)

مردم زیر چرم پاره ی کاوه گرد می آیند و راه منزلگاه فریدون، درپیش می گیرند، فریدون وقتی چرم پاره را بر سر نیزه می بینند دستور می دهد تا آن را بیاریند و از همین زمان است که درفش کاویان به وجود می آید و همواره در تمام جنگها با ایرانیان همراه است:

چو آن پوست بر نیزه بردید کی	به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را به دیبای روم	ز گوهر بر او پیکر و زر و بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه	یکی فال فرخ پی افگند شاه
فروهشت از او سرخ و زرد و بنفش	همی خواندش کاویانی درفش

(شاهنامه، جلد ۱: ۴۵)

درفش کاویانی به وجود می آید و نسل به نسل و دست به دست، به پادشاهان مختلف می رسد و هر پادشاهی که به شاهی می رسد و آن را بیشتر از پیش می آراید و گوهرهای بیشتری به آن می افزاید:

از آن پس هر آن کس که بگرفت گاه	به شاهی به سر بر نهادی کلاه
بر آن بی بها چرم آهنگران	برآویختی نو به نو گوهران
ز دیبای پر مایه و پرنیان	بر آن گونه شد اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود	جهان را از او دل پر امید بود

(شاهنامه، جلد ۱: ۴۶)

آنگونه که از نام درفش کاویان پیداست، نام این پرچم در ارتباط با کاوه و کاویان گذاشته شده است، اما بعضی نیز ارتباط نام درفش کاویان با کاوه را انکار می کنند و آن را به پادشاهان اساطیری ایران، که گوی، نامیده می شدند و سلسله ای به نام کیانی تشکیل دادند نسبت می دهند، "کریستن سن" در ارتباط با داستان درفش کیانی در شاهنامه می گوید: «این داستان از معنی غلط کاویان پدید آمد و معنی صحیح درفش کاویانی، درفش شاهی است» (محبوب، ۱۳۷۱: ۳۲)

۲-۵- مشخصات ظاهری درفش کاویان

با این نظر درفش کاویانی را مترادف درفش کیانی می دانند. شکل و ظاهر درفش کاویان و حتی جنس آن بر ما مجهول است بنابراین قول طبری این درفش که از پوست پلنگ بود، هشت آرش، عرض و دوازده آرش طول داشت بنابر قول خوارزمی این درفش از پوست خرس یا به قولی از پوست شیر ساخته شده بود (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۶۵۲)

درفش کاویان آراسته به جواهرات گوناگون و دارای نقش و نگارهایی بوده است از روی سه مأخذ یعنی توصیفات که در شاهنامه از درفش کاویانی شده است و یک نقش خاتم کاری که جنگ اسکندر و داریوش را نشان می دهد و نیز چند سکه ی بازمانده از اسکندر در فارس معلوم می شود که درفش مذکور عبارت بود از قطعه ی چرم پاره ی مربعی که بر بالای نیزه ای نصب شده و نوک نیزه از پشت آن از سمت بالا پیدا بود و بر روی چرم که آراسته به حریر و گوهر بوده شکل ستاره ای بود مرکب از چهار پره و در مرکز آن دایره کوچکی و نیز در بالای آن دایره ای کوچک که به یقین همان است که فردوسی از آن به اختر کاویان تعبیر می کند؛ از سمت پائین چرم، چهار ریشه به رنگهای مختلف سرخ و زرد و بنفش آویخته و نوک این ریشه ها به گوهر آراسته بوده است (رضاقلی خان هدایت، به نقل از محبوب، ۱۳۷۱: ۳۵)

۲-۶- طلسم درفش کاویان و نقش آن در پیروزی ها

علاوه بر شکل و ظاهر عجیب، درفش کاویان دارای محتوای عجیب و غریب نیز بوده که به آن نسبت داده شده است، این درفش دارای طلسمی بوده است که از همان زمان فریدون این طلسم بر آن خوانده شده بود، که در جنگها موجب پیروزی ایرانیان بر دشمنان می شد، به گفته ی رضا قلی خان هدایت «کاوه با دانایی که صاحب علوم غریبه بود آشنایی گرفت او بر نطعی از چرم شکل صد در صد برنگاشت و به کاوه سپرد و بدو گفت: این را علمی بساز که با هر که روبرو شوی غالب گردی و اگر از نژاد جمشید تنی پیدا کنی، کارها رونق خواهد گرفت» (همان منبع، ۳۵)

کاوه نیز با کمک همین پرچم به یاری فریدون می رود و با کمک پسران خود و مردم ضحاک را از تخت به زیر می کشد. درفش کاویانی با کمک همین طلسم است که در تمام جنگها به یاری ایرانیان می شتابد آنگونه که کاوه و فریدون را یاری کرد تا بر ضحاک پیروز شدند، در جریان برخورد سپاه ایران با فرود، فرزند سیاوش در دژ سپید که فرود کشته می شود سپاه ایران و توران، دست به نبردهایی می زنند، در قسمتی از صحنه نبرد خاندان گودرز بدون درفش کاویان نبرد را ادامه می دهند و کار بر آنها تنگ می شود، گودرز به بیژه می گوید نزد فریبرز برو و درفش یا اختر کاویان را با خود بیاورد:

به بیژن چنین گفت گودرز پیر	کز ایدر برو زود برسان تیر
به سوی فریبرز برکش عنان	به پیش من آر اختر کاویان
مگر خود فریبرز با آن درفش	بباید کند روی دشمن بنفش

(شاهنامه جلد ۲: ۶۲)

بیژن به نزد فریبرز می رود اما فریبرز که از طرف شاه درفش را دریافت کرده آن را به بیژن نمی دهد بیژه با شمشیر آن را به دو نیمه می کند و نیمه ای از آن را با خود می برد و سپاه توران روی به شکست می نهند:

یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش
بزد ناگهان بر میان درفشش
به دو نیمه کرد اختر کاویان
یکی نیمه برداشت گرد از زمین
(شاهنامه جلد ۲: ۶۳)

هومان سردار سپاه توران پیروزی ایرانیان را مدیون درفش و اختر کاویان می داند:

چنین گفت هومان که آن اختر است
که نیروی ایران بدو اندراست
درفش بنفش ار به چنگ آوریم
جهان جمله بر شاه تنگ آوریم
(شاهنامه جلد ۲: ۶۳)

از محتوای این ابیات دو نکته به نظر می رسد، و آن اینکه درفش کاویان با دو اسم خطاب می شود، یکی همان درفش کاویان است و دیگر اختر کاویان؛ به نظر می رسد که منظور از اختر همان ستاره بخت و اقبال ایرانیان باشد و به عبارتی همان طلسمی است که راویان مختلف از آن نام برده اند، وقتی بیژن برای گرفتن درفش می رود و فریبرز حاضر نیست آن را واگذار کند بیژن اختر را به دو نیمه می کند پس برای پیروزی اختر کاویان لازم بود نه تمام درفش کاویان.

به گفته ی ابن خلدون «صورت طلسمی با اعداد و نجوم و علائم نجومی در درفش کاویان دوخته شده بود» (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۶۵۳) هنگام جنگ درفش را پیشاپیش سپاه به حرکت درمی آوردند؛ به گفته ی فردوسی این درفش را پنج موبد در پیش سپاه برمی افراشتند:

همان پنج موبد ز ایرانیان
برافروختند اختر کاویان
(شاهنامه جلد ۱: ۳۸۲)

محافظت و نگهداری از درفش به عهده فرمانده کل سپاه بود و جز فرمانده کل سپاه کسی را شایسته نگهداری آن نمی دانستند (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۶۵۳)

۲-۷- درفش های دیگر

بجز درفش کاویان که مهمترین درفش ایران بوده است، پرچم های دیگری نیز وجود داشته است خاندانهای بزرگ ایرانی که هر کدام بر قسمتی از ایران حکم می راندند دارای درفشی مخصوص به خود بودند. فردوسی در جای جای شاهنامه و در لشکرکشی های مختلف از درفش های مربوط به پهلوانان و خاندان های ایرانی یاد می کند. در جریان نبرد رستم و سهراب وقتی سهراب از هجیر نشانی های رستم را می خواهد به سراغ سراپرده و درفش های پهلوانان سپاه ایران می رود، به گفته ی هجیر سراپرده هفت رنگ با درفش خورشید پیکر مربوط به طوس، سپهسالار سپاه ایران است، سراپرده ی سرخ با درفشی به نقش و پیکر شیر از آن گودرز و سراپرده ی سبز مربوط به رستم است.

رستم هم نگهدارنده ی اختر کاویان است و هم خود دارای پرچم و درفشی مخصوص است که دارای نقش و پیکر اژدهاست دیگر درفش ها هر کدام مربوط به خاندانی دیگر است و دارای نقوش و پیکرهای مخصوص هستند؛ درفشی با نقش گرگ که از آن گیو است؛ درفشی با نقش ماه که از آن فریبرز است و درفشی به نقش گراز که مربوط به گرازه است.

فردوسی در داستان پادشاهی کیخسرو و سان دیدن او از سپاه ایران، درفش های مربوط به هرخاندان را به زیبایی توصیف می کند گر چه برخی جا به جایی ها و تکرارها در نام درفش ها و نقش آنها دیده می شود اما در مجموع بیانگر وجود درفشها و پرچم های بسیار در ایران قدیم بوده است و به نوعی نشان دهنده ی شکلی از حکومت ملوک الطوایفی که در ایران مرسوم بوده است از میان صدها درفشی که فردوسی توصیف می کند، درفش کاویان مربوط به شاه ایران و در واقع متعلق به تمام ایران است خاندان ها و طوایف مختلف گرچه خود دارای درفشی مخصوص هستند اما همه، به وسیله درفش کاویان تمرکز می یابند هدف آنها حفظ نگهداری درفش و در مجموع هویت ایرانی است و به همین دلیل درفش کاویان باید از نیروی ماورایی بهره جوید راز و رمز بقای درفش کاویان و به تبع آن هویت ایرانی قرنهای نامکشوف ماند و در تمام جنگ هایی که بین ایرانیان و دشمنان آنها رخ می داد، در نهایت پیروزی از آن ایرانیان بود.

در جریان جنگ، ابوعبیده ثقفی سردار عرب کشته می شود و سلمان فارسی آن را از تأثیر درفش کاویان می داند راز درفش آشکار می شود و برای شکستن طلسم درفش از حضرت علی (ع) کمک می گیرند چون شکل درفش که توسط کاوه بوجود آمده بود صد در صد بود، حضرت علی (ع) شکل صد و یک درصد، در ساعت سعد کشید و بر رایت اهالی اسلام نصب کردند پس از سه روز جنگ متواتر لشکر عرب بر سپاه عجم غالب شد و درفش کاویانی را از پارسیان بگرفتند (رضاقلی خان هدایت، به نقل از محبوب ۱۳۷۱:۳۶)

و با این اقدام سپاه ایران دچار شکستی شد که تاریخ کمتر به خود دیده است سرنوشت درفش کاویان که در جنگها همواره پشت و پناه سپاه ایران و عامل پیروزی آن بود، سرنوشت غم انگیزی است. درفش مقدس در نبرد قادسیه به دست عرب ها می افتد و آنها که تازه در راه مدنیت و فرهنگ گام نهاده اند آن را تکه تکه و تقسیم می کنند و این پایان غم انگیز درفشی است که نیروی خارق العاده ی آن همواره پشت و پناه ایران بود اما در برابر نیروی خارق العاده ی جدید که همان اسلام بود تاب نیاورد و به ناچار از صفحه روزگار محو شد و تنها یادی از آن در ذهن ها باقی می ماند.

۳- استنتاج

با توجه به گفتارهای ارائه شده به این نتیجه می رسیم که سرزمین ایران سرزمینی است با مردم گوناگون که همه در، درون یک فرهنگ و هویت مستقل قرار گرفته اند که قدمت تشکیل این فرهنگ و هویت به هزاران سال می رسد، لذا ایرانی امروزی در جهان متمدن امروز علیرغم برخی خود باختگی ها، دارای جهان بینی و نگرش مشخص و مستقلی است که ریشه در تاریخ و پیشینه ای کهن دارد و این تاریخ و پیشینه کهن خود از زیر بناهای فرهنگ و تمدن بشری می باشد. ایرانی در طول تاریخ آنگونه وسعت اندیشه ای داشته است که توانسته میراث گذشته خود را همچنان حفظ کند، فردوسی شاهنامه او یکی از مظاهر حفظ این میراث گذشته هستند.

کتابنامه

- ۱- افتخارزاه، محمود رضا (۱۳۷۷) ایران، آئین و فرهنگ، چاپ اول، تهران، انتشارات رسالت قم
- ۲- بهار، مهرداد (۱۳۷۴) جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات فکروز
- ۳- ----- (۱۳۷۶) پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه
- ۴- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰) اوستا (گزارش و پژوهش)، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید
- ۵- رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۳) تاریخ ده هزار ساله ایران، جلد اول، چاپ ششم، تهران، انتشارات اقبال
- ۶- عمید، حسن (۱۳۷۷) فرهنگ فارسی عمید، چاپ دوازدهم، انتشارات امیر کبیر

- ۷- عفیفی، رحیم (۱۳۷۴) اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی، چاپ اول، تهران، انتشارات توس
- ۸- فره وشی، بهرام (۱۳۷۴) ایرانویچ، چاپ اول، تهران، موسسه ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- ۹- کریستن سن، آرتو (۱۳۷۷) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ نهم، تهران، انتشارات دنیای کتاب
- ۱۰- گیمن، دوشن (۱۳۷۵) دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز
- ۱۱- موله، م (۱۳۷۲) ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات توس
- ۱۲- محجوب، محمد جعفر (۱۳۷۱) آفرین فردوسی، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید
- ۱۳- مول، ژول (۱۳۷۰) شاهنامه ی فردوسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی
- ۱۴- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۵- ناس، جان (۱۳۷۲) تاریخ جامعه ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی